

دفتر اول

# زنان سخنور

از یکده سال پیش تا امروز  
که بزبان پارسی سخن گفته‌اند

از:

علی اکبر - مشیر سلیمی

چاپ اول

تهران - دی ماه ۱۳۳۵

حق چاپ و تقلید محفوظ و مخصوص

226763

مؤسسه مطبوعاتی سی

**OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY**

Call No. ۹۲۵۷ ع = ز Accession No. ۱۷۲۰۰

Author علی اکبر

Title زنان سخنور صدر اول

This book should be returned on or before the date last marked below.

زنان سنخور از حرف (الف) تا حرف (غ)

صفحه	الف	دباجه
صفحه	صفحه	بند الف
۵۵	۲۰- بیجه	۱- آتونی
۵۶	۲۱- بی بی	۲- آرزو
۵۶	۲۲- بیگم	۳- آزر میدخت
	<b>بند پ</b>	۴- آفاق
۵۷	۲۳- پادشاه خاتون	۵- آقایی
۶۶	۲۴- پرتو	۶- آغا باجی
۷۴	۲۵- پرتوی	۷- آغا کوچک
۷۵	۲۶- پروانه (درودبان)	۸- آغنه دوست
۷۸	۲۷- پروانه (یغمائی)	۹- اشرف
۷۹	۲۸- پروین (اعتصامی)	۱۰- اعلامی
۱۰۲	۲۹- « (بامداد)	۱۱- امهانی
۱۰۸	۳۰- « (مارشال غیبی)	۱۲- ابراندخت
۱۱۵	۳۱- « (ریاضی)	<b>بند ب</b>
۱۱۸	۳۲- پری (پروین دولت آبادی)	۱۳- بدر
۱۲۹	۳۳- « (سکندری)	۱۴- بدری
۱۳۱	۳۴- پریوش (حکیم معانی)	۱۵- بزرگی
۱۳۶	۳۵- « (کیانی)	۱۶- بشری
۱۳۸	۳۶- « (مجتبائی)	۱۷- بلینغه
۱۰۷	۳۷- پنجه	۱۸- بنت
		۱۹- بوران

<u>صفحه</u>		<u>صفحه</u>	<u>بند ث</u>
۱۹۴	دلشاد خاتون - ۶۳	۱۳۹	تاج الدوله - ۳۸
۱۹۴	دلشاد - ۶۴	۱۴۱	ترانه - ۳۹
۱۹۵	دنیا - ۶۵	۱۴۸	تونبی - ۴۰
	<u>بند و</u>	۱۴۹	تصویر - ۴۱
۱۹۸	رابعه - ۶۶		<u>بند ج</u>
۲۰۹	رشحه - ۶۷	۱۵۰	جانان بیگم - ۴۲
۲۱۶	روشن - ۶۸	۱۵۱	جهالی - ۴۳
	<u>بند ز</u>	۱۵۲	جهیلله - ۴۴
۲۱۷	زائری - ۶۹	۱۵۳	جهان آرزو بیگم - ۴۵
۲۱۸	زبیده (بغدادی) - ۷۰	۱۵۳	جبهانی - ۴۶
۲۱۸	« (هندی) - ۷۱	۱۵۴	جنت - ۴۷
۲۱۹	زنددخت - ۷۲	۱۶۲	جهان - ۴۸
۲۲۰	زهرة (منصوره) - ۷۳	۱۶۵	جهان خاتون - ۴۹
۲۲۵	زهرة - ۷۴	۱۶۶	جهان (سفوی) - ۵۰
۲۲۵	زیبائی - ۷۵	۱۶۷	« (قاجار) - ۵۱
۲۲۶	زینت (ملک اعتضادی) - ۷۶		<u>بند ح</u>
۲۲۸	زینة النساء - ۷۷	۱۶۸	حاجیه - ۵۲
۲۲۸	زیور - ۷۸	۱۶۸	حجابی - ۵۳
۲۲۹	زینت (دولت‌شاهی) - ۷۹	۱۶۹	« - ۵۴
	<u>بند ژ</u>	۱۷۰	حقیقی - ۵۵
۲۳۰	ژاله (اصفهان) - ۸۰	۱۷۲	حیات - ۵۶
۲۳۱	« (فراهانی) - ۸۱	۱۷۳	حیاتی (بی بی جان) - ۵۷
	<u>بند س</u>	۱۷۶	« (بی بی عصمتی) - ۵۸
۲۵۰	سلطان (داغستانی) - ۸۲	۱۷۸	حیران - ۵۹
۲۵۶	« (قاجار) - ۸۳		<u>بند خ</u>
۲۵۸	سوسن - ۸۴	۱۸۹	خان - ۶۰
۲۶۲	سیده - ۸۵	۱۹۱	خرامی - ۶۱
۲۶۳	سیهین - ۸۶	۱۹۲	<u>بند د</u>
			دختر - ۶۲

صفحه

۳۲۵	۱۰۱- عدل الماوك
۳۲۵	۱۰۲- عزيزة توحيدى
۳۳۶	۱۰۳- عصمت بخارائى
۳۲۸	۱۰۴- عصمت سمرقندى
۳۲۹	۱۰۵- عصمت قاجار
۳۳۰	۱۰۶- عفاف
۳۳۱	۱۰۷- عفت
۳۳۴	۱۰۸- عفت رحيمى
۳۳۷	۱۰۹- عفت قاجار
۳۳۸	۱۱۰- عفتى
۳۳۸	۱۱۱- علويه
	<u>پيوست</u>
۳۴۰	۱۱۲- آزاره
۳۴۸	۱۱۳- آذر خواجوى
۳۴۹	ضميمه- آغا باجى
۳۵۴	«- بدرى
۳۶۹	«- برى سگندرى
۳۷۱	۱۱۴- شادى

صفحه

۲۸۱	۸۷- شاه جهان
۲۸۶	۸۸- شاهدخت
۲۸۶	۸۹- شاهى
۲۸۷	۹۰- شاهين فراهانى
۲۸۹	۹۱- شمس
۳۰۳	۹۲- شهباز
۳۰۳	۹۳- شهره
	<u>بند ص</u>
۳۰۴	۹۴- صاحبه
	<u>بند ض</u>
۳۰۵	۹۵- ضعيفى
۳۰۶	۹۶- ضياء
	<u>بند ط</u>
۳۱۱	۹۷- طاوس خانم
۳۱۳	۹۸- طلعت
۳۲۲	۹۹- طيبه
	<u>بند ع</u>
۲۲۳	۱۰۰- عائشه سمرقندى

## دیباچه

از سال ۱۳۱۲ خورشیدی که این بنده ناچیز بس از هشت سال و اندی، خدمت روزنامه وزین و نامدار آن روز تهران یعنی «شفق سرخ» را دست کشیده خودمستقلاً بچاپ و پخش نامه هفتگی «مرئی» و ماهنامه «گامهای رنگارنگ» که هر دو در زمان خود تازگی داشت و یکی دارای روش آموزشی و دیگری ادبی بود دست زدم؛ نیازمندی روزباین اندیشه ام انداخت تا دفتری از زنان سخنور که بزبان پارسی از یک هزار سال پیش سخن گفته و تا امروز کسی مانند آنرا باینگونه فراهم نساخته یاسفینه‌ها و تذکره‌ها کوتاه آمده، نام و نشان و یادگارهای زیبای آنان را ننوشته و بیشتر بنوشتن سرگذشت و تراویده‌های گویندگان مرد پرداخته‌اند برآید و این نیازمندی همگانی را تا جائیکه از دستم ساخته باشد برآورده سازد بویژه سخن سرا بیان زبردست و توانائی در میان زنان هست که گفته‌های نغزو دلنشین دارند و پاره‌ای با برخی از سرآمدان سخن برابر و همسنگ است و باید در دفتری بزرگ و آبرومند گردآید تا آشنا و بیگانه به ارزش هنری و پایه اندیشه زنان ایرانی پی برده بدانند که اینان هم دست کمی از زنان کشور های پیشرو جهان متمدن ندارند و میتوانند با شایستگی تمام در پرتو آموزش و پرورش نوین همدوش دیگران پیش بروند و گامهای بلند بردارند، بویژه در زمانهای دور که زنان جهان روزگاری داشتند، همه در تاریکی و نادانی بسر برده از نعمت آزادی و مزایای اجتماعی بی بهره بودند، در میان زنان ایرانی با همه قید و بندها، رابعه‌ها، مهستی‌ها، نورجهانها، مخفی‌ها، مهری‌ها و پادشاه خاتونها در مقام برابری با مردان برآمده داد سخن داده‌اند. همچنین زنان امروزه ایرانی نیز با بررسی این دفتر و خواندن یادگارهای نغز و شیوای بانوان خشنود شده بیش از پیش در راه فرا گرفتن دانش و هنر بکوشند و هنرنمایی درخشنده‌تری بنمایند.

این اندیشه والا و دشوار باید رازا کشیدن چاپ ماهنامه‌ها و کتابها و پس از

آن هفتگی نامه‌های پیوسته گل‌های رنگارنگ و افزوده شدن کار (مجله رسمی آموزش و پرورش وزارت فرهنگ) و کارهای اداری دیگر، مرا از دست زدن بچنین کاری دشوار بازداشت تا سال ۱۳۲۵ که گل‌های رنگارنگ مانند روزنامه‌های سیاسی روز بدون اندیشیدن ادبی و آموزشی بودن آن بازداشت و دوره‌های پنجگانه‌اش به ۷۹ جلد پایان یافت زمینه دست‌زدن باین دفتر را فراهم ساخت. نخست بررسی دفتر خیرات‌حسان کرد آورده شادروان محمد حسن خان اعتماد السلطنه (که بیشتر آن برگردان شده از سفینه مشاهیر النساء ترکی شادروان سید محمد و ذهنی افندی پیارسی است و کمی هم از زنان سخن‌سرای زمان فتح‌علیشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار را در بردارد) پرداخته، آنگاه داستان نامه‌ها، سفینه‌ها، تذکره‌های خطی یا چاپ شده، تاریخچه و مجلات که در پایان این دفتر از آنها نام برده شده خوانده‌یاد داشته‌یاد بسیاری برداشته، ده سالی سرگرم این کار در خانه و گوشه و کنار یا کتابخانه‌های ملی و مجلس و ملک و دیگر جاها بوده تا اینکه سرانجام دفتری باینگونه آماده ساخته امید آنکه خوانندگان را دلخواه و دانش پژوهان را سودمند افتد.

با اینهمه نگارنده بر آن سر نیست که دفتری بزرگ و بیمانند ولی بی‌عیب و نقص فراهم آورده است بلکه بکامل نبودن آن آگاهی دارد و این راهم میدانند کاری که تپه از کژی و کاستی بوده باشد کدام است؟ چه هنوز زنان سخنوری از گذشته و امروز میباشند که نامشان در اینجانیامده یا باز ترانه‌های دیگری بعضی سخنوران این دفتر هر آینه دارند که بدست نیامده یا از میان رفته است و در آینه باید بدست آورد و بر این دفتر افزود. جان سخن اینکه نویسنده بر آن نبود که همین دفتر را هم بچاپ رساند با آنکه بهشتصد برگ رسیده و در دو دفتر بقطع و زبری چاپ میشود بلکه میخواست باز چند سالی بر رسیهای خود را دنبال کند همچنانکه خواهد کرد تا دفتری بهتر و کاملتر فراهم آورد بسفارش دوستان ارجمند ادبی خود که سالهاست از این کار آگاهند و نیز از ترس اینکه مبادا روی دستم بروند و تقلید درست یا نادرستی بنمایند بچاپ همین اندازه تن در داده بخواست خدای یکتا اگر عمری بود در چاپهای آینه بر مزایای آن افزوده حق

مطلب را بهتر از این اداء خواهد کرد .

کسانی که در چنین کارهایی دست دارند و از رنج تألیف آنهم تألیف همچو دفتری که کمتر پیشینه و منابع دارد آگاهند بخوبی میدانند که برای گردآوری و تألیف این دو تراچه اندازه صرف وقت شده و مؤلف چه رنج فراوانی کشیده است؛ زیرا تذکره نویسان سفینه‌های خود را ویژه مردان ساخته یا از یکدیگر گرفته‌اند: تذکره عرفات یا مجمع الفصحائی با آن کلفتی و بسیاری بر گهای بزرگ آن یا تذکره‌های مانند آن بر سبیل اشارت تنها از دوسه تن زن سخنوری چون هستی و رابعه و مستوره نام برده اند . در این زمان هم هر کس بتذکره نویسی دست زده یا از گویندگان گذشته گنجینی کرده یا برخی از مردان سخنگوی امروز را در دفتری گرد آورده باز زنان سخن سراران نادیده گرفته و چشم بر هم گذاشته است .

سبب این فرو گزاری و چشم پوشی دانسته یا ندانسته همانا محظورات و دشواریهایی است که آنانرا از رفتن دنبال چنین کاری باز داشته چنانکه یکی از آنها بی اعتنائی جامعه بزنان و تحقیر آنان است که هنوز با وجود رو بازی و پیشرفت شگرف و شایسته ستایش زنان، باز آثار همچو رفتار ناروایی کم و بیش باقیست و نمیخواهند حقوق زنان را بشایستگی بشناسند ، چه زنان در زمانهای گذشته از حقوق و مزایای زندگانی اجتماعی بهره‌ای نداشته و در قید رقیبت مردان بوده ، جزئی چند از زنان درباری یا بزرگان که تحت تعلیم آموزگاران سرخانه قرار میگرفتند، سایرین دروادی نادانی و گمراهی بسر میبردند . دشواری دیگر کمی منابع برای مراجعه و بررسی بوده که بمناسبت همان بی اعتنائی جامعه بزنان کسی در صدد گرد آوردن آثار آنان و آماده ساختن تذکره‌ای جامع از ایشان بر نیامده است . پیسوادی مردم ، کسادی بازار کتاب ، بی رغبتی یا نداشتن جرأت این کار که مبادا بر آنان طعنه‌ای بزنند یا هر آینه ملاحظه راحت طلبی و سود آنی که گاهی دامنگیر میشود از جمله دشواریهایی است که گفته شد ، شاید نویسندگان هم بوده‌اند که توانائی دنبال کردن این کار را نداشته‌اند ولی دست زدن بتألیف همچو کتابی را کار مهمی ندانسته‌اند غافل از اینکه



اشتباهی بیش نیست زیرا نویسندگانی که اندیشه روشن و آرزوی ترقی جامعه را داشته باشد و باین اصل ایمان دارد که ارشاد جامعه با آموزش و پرورش و پیشرفت زنان مربوط است هیچگاه چنین توهم و تصویری باو دست نمیدهد بویژه که آئین مقدس اسلام هم علم را برای زن و مرد یکسان خواسته و بهشت را نیز در زیر گامهای مادران دانا و پرورش یافته دانسته است و ما در دیباچه دفتر دوم که زیر چاپ است بتفصیل در این باره یعنی تاریخچه ترقی زنان جهان و ایران تا امروز و تحولی که در زندگی آنان روی داده است سخن خواهیم گفت .

اینک دیباچه این دفتر را بهمین اندازه برگزار کرده و آنچه را که لازم است گفته شود اینست که دفتر اول تا حرف ( غ ) پایان یافته و دفتر دوم نیز بهمین گونه در پیش از ۴۰۰ برگ با تصویر از حرف ( ف ) تا ( ی ) و بر رویهم شرح حال و آثار بیش از دو بیست زن سخنور را دارا خواهد بود . چنانکه در خود کتاب هم پیش بینی شده باز خواهشمند است از سخنورانی که یکی دواثر از ایشان چاپ شده است شرح حال و عکس و آثار دیگری از همه گونه چه چامه و چه چکامه و غیره بنشانی این مؤلف بفرستند تا در چاپ دوم افزوده شود . همچنین از بازماندگان سخنورانی که آثار آنان در این دفتر آمده است انتظار دارد که برای تکمیل سرگذشت و آثار آنان در این دفتر آنچه اطلاعات یا آثاری موجود دارند بفرستند تا در چاپ دوم مورد استفاده قرار گیرد . از ارباب جرائد و نویسندگان محترم خواستار است که با راهنمایی و اعلام نظریه خود این خدمتگزار قدیمی فرهنگ و مطبوعات را سپاسگزار فرمایند تا هر گونه لغزشی را برای چاپ دوم جبران و چاره جوئی کند ، از آقای زانیچ خواه در زحمت ساختن گراورها و آقای ساسان بخش پور که در کشیدن صورت پشت جلد و صورت سخنوران همکاری فرموده اند و همچنین همکاری فنی سایر آقایان در هر قسمت از این کتاب سپاسگزاری مینماید . در پایان بسیار خورسند است که انتشار این دفتر با روز ۱۷ دی که روز آزادی زنان ایران و تساوی آنان با مردان است تصادف نموده و چنین توفیقی را حسن تصادف تلقی و بفال نیک میگیرد .

علی اکبر - مشیر سلیمی





علیاحضرت  
ملکہ ثریا پهلوی





## آتونی

مجمع محمود نسخه خطی کتابخانه ملی ملک درباره این زن چنین مینویسد :  
 « بی بی آتونی زن ملا بقائی است و مردم و حرم و ندیم عبدالله خان و در حضور خان  
 باهم مآیبات میکرده اند. وی در جواب ملا بقائی شعری گفته و از او هم در تحت اسم وی  
 گفته خواهد شد. آن شعر اینست :

ملا همه ناز و غمزات کشت مرا	تا چند زنی طعنه بانگشت مرا
شبهاهمه پشت سوتی من خواب کنی	بگذار که دل گرفت از پشت مرا

تذکره مرآت الخیال مینویسد: (آتونی بسیار با فهم و مجلس آرا و سلیم الطبع  
 بوده منکوحه ملا بقائی است که امیر نظام الدین علیشیر رحمه الله علیه معتقد او بود.  
 گویند ملا بقائی را با آتونی مشاعره بسیار دست میداد و نکته های رنگین و باریک در  
 میان میآمد. از آن جمله آنکه ملا این رباعی فرموده:

یاران ستم پیر زنی کشت مرا	کآواک شده چونی از پشت مرا
گریخت بسوی او دمی خواب کنم	بیدار کند بضر بانگشت مرا

«آتونی بشعر در جواب نوشت» :

هم خوابگی سست رگی کشت مرا	روئی نبود ازو بجز پشت مرا
قوت نه چنان که پا تواند برداشت	بهر بود از پشت دو سدمشت مرا

تذکره الخواتین تخلص این زن سخنور را (تونی) نوشته و نامی برای او نگذاشته  
 مینویسد: «همسر ملا بقائی صاحب میر نظام الدین علیشیر بوده طبع چالاک و مزاج  
 بیباک داشته زن و شوهر بیشتر باهم بمشاعره پرداخته و در میان آن دو طرفه مزاج

دست میداده». به رد و قطعه شعر بالا را از نمونه آورده است .

تذکره جواهر العجائب درباره این بانو مینویسد: «نامش حیات همسر هلابقائی  
اهل هرات . زن و شوهر مصاحب و همدم عبیدالله خان بوده» و این مرد هم آنکسی است  
که بنا نوشته تذکره عرفات ضمن شرح حال هلالی چون هرات را بگرفت جامی چاه‌های  
برایش گفته که مطلعش اینست :

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد که جان آمد در او یعنی عبیدالله خان آمد

در تذکره جواهر العجائب باز مینویسد :

«حیات از خیل خدمه حضرت شیخ آذری بود و هلابقائی با حیاتی همسر خود  
شوخی منظوم داشته چنانکه گوید» بعد سه قطعه شعر مذکور در بالا را نقل کرده است .  
تذکره جواهر العجائب یک چاه و مطلع چاه دیگری را که در زیر نوشته میشود  
یادداشت کرده است :

در این ایام خوشحالم که یاری کرده‌ام پیدا  
چو فرهاد از برای خویش کاری کرده‌ام پیدا  
که این اندوه از دست نگاری کرده‌ام پیدا  
من دیوانه نیکو غمگساری کرده‌ام پیدا  
(حیاتی) آنچه من در روز گاری کرده‌ام پیدا

عجب شیرین لبی لیلی عذاری کرده‌ام پیدا  
بیادلعل شیرین میکنم چون کوهکن جانی  
ز پا افتادم از اندوه هجران چون کنم یارب  
چو مجنون مینهم زو بر کف پای سنگ کویش  
بیکدم صرف راه آن بت بیگانه‌وش کردم

~~~~~

کرده دعوی بقدر یار و نگو نسا شده

قامت سرو که در آب نمودار شده

## آرزو

تذكرة مرآت الخيال درباره این زن مینویسد: «آرزومی از محفوظ سمرقند است بسی خوشگوی و شیرین کلام بوده گویند باچهره آفتابی بود جهانتاب و عالم افروز در عشوه گری، آتشی بود عاشق سوز. سخن را بسیار نازک گفتی چنانکه این مطلع برجسته یادگار اوست»:

شدیم خاک رهت بدردمانرسی      چنان رویم که دیگر بگردمانرسی

تذكرة صبح گلشن نوشته است که: «آرزومی زنی بود موزون طبع در شهر سمرقند بدیعة الجمال، حاویة الکمال، کلام بلاغت نظامش شیرین تر از نبات و قنداست». ریحانة الادب و تذكرة الخواتین هم نیز شرحی قریب بدین مضمون نوشته اند، روش شعرش سبک پیش از صفویه را میرساند و بنا بر نوشته تذكرة عرفات که تا سال ۱۰۵۲ دوران زندگانی مؤلف سخنوران را نگاه داشته ویرا همزمان بی بی ضعیفی دانسته است. این شعر نیز ادر است:

ما ز دماغ عشق او بر جانم ازهر آرزو      آرزو مند است عشق و من سراسر (آرزو)

## آرزو پیک خست

سخنوری است یزدی و همزمان ما، ابیات زیر برگزیده از یک حکامه اوست:

چنانکه شرح حال و اشعار بیشتری از او بدست آید در چاپ دوم این تذکره برای تکمیل ادای حق او درج خواهد شد:

ای دور کودکی شب دیگر طلوع کن      احساس پاک کودکی من بمن نمای  
آهسته ام به بند دوچشمان خسته را      ای خواب نرم نرم مرا نیز در ربای  
وی مادر عزیز چو شبهای طفلسی ام      ز آواز دلنواز مرا گوی لای لای



## آفاق

تذکره مرآت الخیال دربارداین بانو مینویسد: «آقاییکه ایاق جلایر (آقایبگم آفاق) در ایام سلطان حسین بهاد خان در بلده هرات مرجع خاص و عام بوده جمعیت تمام و اموال باسرانجام داشته، خدمت و حشم و زوایات از گاو و گوسفند و اسب و شتر و باغات و درختان بسیار داشته، هر سال فضا و شعرا را از غله خود و وظیفه مقرر ساخته بود تا گاه در یک فصل قضیه اتعاق افتاد که وظیفه خواجه آصفی تا خیر یافت از آنجهت خواجه این قطعه محتال نظم کرده فرستاد چون بمطالعه آقاییکه در آمد بخندید حسن ادایش پسندیده غله مقرره مع شیبی زاندا ارسال داشت» آن شعر اینست:

ایا عروس خطا بخش جرم پوش بگو  
که کی وظیفه من اقرار خواهی داد؟  
بوقت غله مرا گفته که باز دهم  
سرم فدای درت چند بار خواهی داد!

کتاب خیرات حسان و تذکره الخواتین و تذکره های صبح گلشن و روز روشن هر کدام باختصار از این زن دانشور و ادب دوست بنام آقاییبگم یاد نموده و نوشته اند که از ارزنان بلند پایه راجمند و باذوق، هرات بوده، طبع هوزونی داشته همچنانکه سلطان بهادر خان ویرا مینواخته، او نیز پیروش سخنان پیوسته و نوازش سخنوران میپرداخته، شعر زیر اوراست:

آه از آن زلفی که دارد رشتا جان تابازو  
وای از آن لعلی که هر دم میخورد خون تابازو

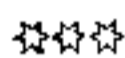
تذکره جواهر العجایب تألیف فخری بن امیری هروی او را دختر امیر علی جلایر و همسر امیر درویشعلی کتابدار برادر امیر علیشیرنوائی شناخته و نوشته است که در روانی طبع، سرودن شعر و ذوق ادبی شهره آفاق است علی جلایر پدر آفاق همزمان امیر علیشیرنوائی بوده که بسال ۹۰۶ هجری قمری در سن ۶۲ سالگی بدرود زندگی گفته

بعلی بیك جلاير نامبردار و پسری نام امیر حسین جلاير داشته که وی از سرداران  
 و سخنوران نامبر شمرده شده و چگونگی زندگانش در تذکره دولت‌شاه آمده و شعر زیر:  
 زباغ حسن مگر سرو قاهتی برخاست که در میانه مردم قیامتی برخاست  
 مطلع یکی از اثرهای نامبر اوست و بدرستی میتوان گفت که آفاق خواهر  
 وی میباشد.

امیر درویشعلی هم چگونگی زندگانش در جلد چهارم تاریخ حبیب‌السیر  
 نوشته شده و پس از درگذشت امیر علیشیر زنده بوده است.

در تذکره اخیر الذکر شعرهای پائین از آفاق جلاير دانسته شده است:

اشگی که سر ز گوشه چشمم برون کند بر روی من نشیند و دعوی خون کند



توان دید رخ ماه ترا ماه بماء زانکه آسان نتوان کرد بخورشیدنگاه

### رباعی

آبی که فلك بلب چکاند ما را سرگشته برو همی دراند ما را

ایکاش بمنزلی رساند ما را کز هستی خود باز رهانده ما را

این مطلع راهنگامی که از خوردن می توبه کرده در محضر شاهزاده بدیع الزمان

میرزا که به بیگساری میپرداخته حضور داشته سروده است:

من اگر توبه زمی کرده ام ای سروسپی تو خود این توبه نکردی که مرا می زمی

بنوشته حبیب‌السیر بدیع الزمان میرزا شاهزاده ایست گورگانی که بسال ۸۹۹

برای گرفتن ری از گورگان رهسپار شد.

### آقایی

طبق نوشته تذکره ریحانة الادب و تذکره مرآت الخیال: آقایی که نامش آقاییکم

بوده دختر هم رقرایی خراسانی که پدرش در خدمت محمدخان ترکمان عزت و حرمت

داشته، خود راهمپایه سخنوران نامبر انگاشته و این شعر از اوست:

زه باران عالم هر که را دیدم غمی دارد دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالی دارد

## آغاباجی



بنوشته خیرات حسان و تذکره الخواتین  
 آغابیکم ملقب به آغاباجی همشیره ابو الفتح  
 خان متخلص به (ملومی) و دختر ابراهیمخان  
 جوانشیر شوشی بوده که بهسری فتحعلیشاه  
 شهریار قاجار در آمده است .

آغاباجی باقر و شکوه بسیاری در اندرون  
 آن پادشاه وارد شده چنانکه بیش از دو بیست

تن نوکر و خدمتگزار از قراباغ باخود آورده و همه مردمی نامدار و دلاور بوده اند .  
 از جمله ( ملک بیگ ) که پیشکاری و وزارت او را داشته از بزرگان قراباغ بوده  
 و میکوشیده است تا اندک بی ادبی از هیچ کس به مخدوم از سر نزند و همه خدمتگزاران  
 دربار احترام او را بجای آورده و بدیده بزرگی بر این بانوی بزرگوار مینگریستند .  
 آغاباجی کاحی در نزدیکی امامزاده قاسم ساخته و بیشتر در آنجا بسر میبرد  
 شگفت آنکه با داشتن همه گونه بزرگی و شایستگی ، بمضاجعت شوی تاجدارش  
 در نیامده و تا پایان زندگی با نرد بوده است . گویند شب زفاف چون تنها بچند پرسش و  
 پاسخ کوتاهی گذشت آغاباجی با صداد این شعر را بزبان آذری غیر موزون از راه گله  
 پادشاه نوشت :

( یارم گیجه گلدی گیجه قالدی گیجه گیتدی      عمرم پنجه گلدی پنجه قالدی پنجه گیتدی )

شاه از در آمدقم و بخشهای پیرامون آن شهر مبلغی مستمری برای آغاباجی و  
 بستگانش م ظهور کرد . آغاباجی بقم رفت و در آنجا بماند . چون از خود فرزندى نداشت  
 از شاهزادگان بزرگ کیمکازس میرزا و مرصع خانم را بنام فرزند پسری و دختری پذیرفت .

شاهزاده خانم را به عباسقلیخان معتمدالدوله جوانشیر نواده ابراهیمخان نامزد کردند و این دو شاهزاده عروس و داماد او شدند. گویند شاه از این خویشاوندی خوشنود شده و آنچه آنکه در آینده آشکار گردید خویشان آغاباجی خدمت‌های شایانی به برخی از شاهزادگان نمودند و در میان خاندان جوانشیر و شاهزادگان وصلت‌هایی انجام گرفت.

شادروان محمدعلی تربیت‌در کتاب‌دانشمندان آذربایجان نوشته است: در سال ۱۲۲۶ که (سرکوزاوزلی) بازن خود از جانب پادشاه و ملکه آنکاه گاستان بسفالت فوق‌العاده و باارمغان و ره آوردهای بسیار به ایران آمد هنگام شرفیابی سفیر نامبرده اعتبارنامه خود را در قوطی تکمه‌دار بر لیان بخود شاه و یک قطعه عنبرچه الماس باین بانوی حرم تقدیم داشت. آغاباجی از سخنوران آغاز سده سیزدهم هجری بوده و در سال ۱۲۴۸ در شهر قم بدرود زندگانی گفته است. این بانوی سخنور در سخن‌سرائی و نگارش یعنی نظم و نثر دست داشته و اشعار زیر نمونه‌هایی از نتایج افکار و طبع آبدار او است:

خرم آنکو بسرکوی تو جایی دارد      که سرکوه تو خوش آب و هوایی دارد  
بسر رفت و دام شد جرس ناقه او      رسم این است که هر ناقه درایی دارد

\*\*\*

سوختم از آتش غم، ناصحان کی زمنع      میرنی بر آنم دامن، برو خاموش باش

\*\*\*

تا حشر نویسند اگر، می نشود طی      نه دفتر حسن تو، نه طومار فراقم

## آغا کوچک

بنوشته تذکره‌ها این بانوی سخنور دختر شاهزاده سیف‌الله میرزای سردار مفتحم و مادرش بنام (آغا) دختر میرزا عبدالکریم پور میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله ولد متخاص به نشاط و مادر میرزا عبدالکریم از دردمان صفوی بوده است. از این روی نسبت این شاهزاده خانم از یکسو به فتحعلیشاه و از دیگر سو به معتمدالدوله نشاط و خاندان صفوی میرسد. آغا کوچک زنی دانشمند و دارای طبعی موزون بوده در قواعد نظم و

سنایع شعر دست داشته است . چهار پاره یا رباعی زیر نمونه‌ای از شعر و اندیشه اوست :

گویند بهشت و حور و کوثر باقیست      در روز جزا دوزخ و محشر باقیست  
دوزخ چه بود بغض علی و آتش      جنت به محبت پیمبر باقیست

### آغذه دوست

تذکره مرآت الخیال مینویسد : ( آغذه دوست دختر درویش قیام سبزواری است  
با فضل و بلاغت و بخصوص در علم عروض و قوایی ممتاز بوده این مطلع دلنشین ازوست:  
هر کجا آن ماه با زلف پریشان بگذرد      هر که کفر زلف او بیند زایمان بگذرد





اشرف مشكوتى

## اشرف

اشرف مشکوتی که بنام اشرف) هم تخلص مینماید بانو بیست گوینده و نویسنده  
وسختران معاصر، سال ۱۲۹۴ خورشیدی در شهر تهران تولد یافته اینک دارای  
پنج فرزند بنامهای مریم ۲۳ ساله - خسرو ۲۲ ساله - گیتی ۲۰ ساله - مینا ۱۸ ساله و  
پرویز ۵ ساله میباشد.

پیشه کنونی او خانه‌داری و کشاورزی است و در دیده‌قاسم آباد چند کیلومتری  
رامسر در دیلای (اشرف‌سرا) بسر میبرد. از خواسته‌های او یکی اینست که اگر بتواند  
کوششی برای پیشرفت فرهنگ و بهبود روزگاران آسمان بنماید. پیش از اینها کاری  
در فرهنگ داشته، وزارت فرهنگ و ایرا هنگام سرپرستی دبستان ۴۱ بارها تقدیر کرده  
و همچنین برای سخترانی هائیکه در کانون بانوان نموده و شاهنشاه نیز حضور داشته  
مورد تشویق قرار گرفته است.

این بانوی روشنفکر دوره اول متوسطه را در دبیرستان ناموس تهران پایان  
رسانیده و برای تکمیل معلومات خود بکشور فرانسه رفته زبانهای فرانسوی و تازی  
را فرا گرفته در کشور روسیه و آلمان نیز گردش کرده است.

بزرگترین امید و آرزوهایش اینست: پیشرفت میهن دلیند، آسایش ایرانیان،  
بهبود فرهنگ و آینده درخشانی برای زنان ایران، آنچه‌آنکه روزی بتوانند مانند  
زنان کشورهای پیش افتاده از حقوق حقه خویش کامیاب و بهر مند شوند.

نام پدر او حاج مشکوة لسلطنه مردی دانشمند و پیشه‌اش ملکداری و کشاورزی  
مادرش بنام نوابه متعالیه زنی دانشور و سخندان و خوشنویس.

بانو اشرف مشکوتی دوهزار بیت شعر دارد و از روش سعدی پیروی میکند.  
دیوان از بچاپ نرسیده زلی پاره‌بی از ترانه‌ها و تراویده‌های او در برخی از مجله‌های هفتگی



و ماهانه چاپ تهران و نیز در سالنامه ایران نو و کتاب اسرار خلقت منتشر گردیده است.  
اینک نمونه‌هایی چند از آنها که تنهایی دوتا انتشار یافته :

### برف و زغال<sup>۱</sup>

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| بر سر يك بار سیاه زغال       | ریخت یکی توده برف سفید       |
| آه نم گشت دچار : سال         | برف چو آن چهر سیه دید گفتم   |
| ماندن من هست بتزدش محال      | و عجب ای بار سیه روی کیست    |
| مظهر خوبی و خدای جمال        | خنده زنان گفتم زغالش که ای : |
| هست ترا بی سبب این قیل و قال | اینهمه ما را بحقارت مبین     |
| سرو بدم در چمنی بی مثال      | منکه چنین روی سیه کرده ام    |
| روز جدایی و زمان وصال        | سایه من مسکن عشاق بود        |
| سایه من بود پناه غسزال       | از کف صیاد در آن مرغزار      |
| شکوه گلرا به نسیم شمال       | کرد همی بلبل شیدا برم        |
| گشته ام عاشق به گلی بی خیال  | تا بسحر گفتم که آوخ بمن      |
| گشت و می‌کنم بیکی تیره حال   | تیشه می‌زم شکنی ناگهان       |
| سوخت همه جانم و گشتم زغال    | کرد در آن کوره چنان آتشی     |
| بهر تو آماده کندم بسال       | هر دوی ما لازم و ملزوم هم    |
| گویند برف آمده چون شد زغال   | تا تو بهر جا که قدم مینهی    |
| گر چه به لطفی و صفایی مثال   | اینهمه نخوت مفروض ایصنم      |
| غیر نکوئی همه یابد زوال      | روی سپید و رخ زیبای تو       |
| یافتد ام بهر نکوئی زوال      | خوشدلم از چهره سیه کرده ام   |
| گرم کنم کلاه هر تیره حال     | چون تو فرود آئی و سرما شود   |
| هیچ ندارد ز سیاهی مال        | چونکه بفریاد ضعفان رسم       |
| غیر نکوئی بر صاحب کمال       | هیچ نیرزد بجهان ( اشرفا )    |

(۱) این چکامه در مسابقه انجمن ادبی پاکستان سال ۱۳۲۹ برنده جایزه از ایران شناخته شده